

بازکاوی هدایت و ضلالت در قرآن

محمد امامی

یکی از مباحث بسیار مهم که هدف از بعثت انبیاء را بیان می‌کند و آثار تربیتی و عقیدتی متعددی بر آن مترتب است، بحث هدایت و ضلالت می‌باشد. هدف از ارسال انبیاء و تشریح قوانین الهی هدایت انسانها است در راهی که نهایت آن رستگاری و آسایش ابدی است و باید دید قرآن کریم به عنوان منبع اصلی تعلیم اسلامی، که کتاب هدایت نامیده شده و آخرین نسخه دستورات آسمانی برای انسان است، چه راهی را برای رسیدن به آن هدف متعالی پیشنهاد می‌کند و نقطه مقابل آن؛ یعنی ضلالت را در چه چیز می‌داند؟ عوامل گمراهی را در چه چیز می‌بیند و راه‌گریز از آن چیست؟ نقش انسان در این مورد چه مقدار است و نشانه‌های افرادی که هدایت شده، یا افرادی که دچار گمراهی شده‌اند چیست؟ آیا هدایت اختیاری و اکتسابی است یا نه و آیا همگانی است و هادیان همگان را راهنمایی کرده‌اند، یا راهنمایی آنها برای برخی از مردم می‌باشد؟ در این مقاله با استفاده از آیات، به اختصار به بررسی مسائلی که عنوان شد می‌پردازیم؛ قبل از آن که وارد اصل بحث شویم، باید دید این دو واژه در لغت و در اصطلاح قرآن به چه معنی می‌باشند.

۷۵

هدایت و ضلالت در لغت

منهج اصلی؛ خواه کم باشد یا زیاد و خواه

عمدی باشد یا سهوی.

راغب هدایت را راهنمایی با لطف و

ضلالت را عدول از راه راست بیان کرده است.^۱

واژه ضلالت، متضمن نوعی تحجیر و

سرگردانی است و مراد منحرف شدن از راهی

است که به مقصد منتهی می‌گردد. «ضال» به

کسی گفته می‌شود که مقصود و مطلوبش از او

پس هدایت یعنی نشان دادن راهی که به

هدف انسان منتهی می‌شود و ضلالت به معنای

عدول از صراط مستقیم است و متمایل شدن از

پنهان شده باشد و از راهی که به آن منتهی می‌شود، منحرف گردیده است.

معنای هدایت و ضلالت در قرآن

از حدود ۲۳۶ مورد آیه‌ای که در قرآن راجع به هدایت آمده است می‌توان چنین برداشت نمود که هدایت به معنای «راهنمایی و ارائه طریق حق و کمال و خیر و صواب» است که گاهی در مورد انسانها به کار می‌رود؛ مانند آیه شریفه: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (عنکبوت / ۶۹)؛ ما راهمان را به افرادی که برای رضای پروردگارشان تلاش کنند نشان خواهیم داد.

و گاهی در معنایی عام استعمال شده که شامل تمام موجودات است که آنها بر اساس استعداد خدادادی خود به سوی کمال هدایت می‌شوند. از آیه ﴿رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه / ۵۰) همین معنی برداشت می‌شود؛ چنان که مرحوم علامه از صدر المتألهین نقل می‌کند که هدایت عبارت است از سوق دادن موجودات به سوی کمال ثانوی آنها^۲ که چیزهایی است که برای بقا بدان نیاز دارند.

پس هدایت دارای اقسام و انواعی می‌باشد که آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

هدایت تکوینی

هدایت تکوینی ایجاد قوا، استعدادها و گرایشهای خاص در یک موجود است، به گونه‌ای که آن را به کمال شایسته خود برساند.

این معنی نشانگر این واقعیت است که هر موجودی برای رسیدن به هدف معین خود باید راه خاصی را بسپارد؛ مثلاً اگر زندگی زنبور عسل را ملاحظه نماییم، خواهیم دید این حیوان به صورت گروهی زندگی می‌کند و هر یک از اعضا مسؤولیت خاصی را بر عهده دارد و همه برای رسیدن به هدفی معین تلاش می‌کنند.

خالق این حیوان، چنان استعداد و غریزه‌ای را در وجود آن نهاده است که در کوهها، جنگلها و بر روی درختان لانه بسازد و هر یک از آنها بتواند وظیفه خود را تشخیص دهد و برای انجام آن به بهترین وجه تلاش نماید. خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿و اوحى رَبِّكَ الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتاً و من الشجر و مما يعرشون﴾
(نحل / ۶۸)

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید خداوند از طریق غریزه‌ای که در ذات زنبور عسل قرار داده، به او الهام نموده است.^۳ قرآن برای هر موجودی هدایتی مخصوص و هدفی ویژه را مطرح می‌کند و خلقت آن به گونه‌ای است که به سوی آن هدف هدایت شده است. از این نظر خلقت انسان همانند موجودات دیگر است و اورگانیزم انسان به گونه‌ای است که می‌تواند نیازهای مادی خود را در جهت ادامه حیات به صورت اجتماعی همراه با تحول و تکامل و بهره‌گیری از آنچه در محیط است تأمین نماید. در خلقت انسان همانند تمام موجودات

مادی دیگر هدفی وجود دارد و انسان همواره در جهت رسیدن به آن هدف در حال حرکت می‌باشد، استاد جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

«... هر گونه حرکت در محدوده طبیعت همراه با هدایت بوده و از راه خاص به هدف مخصوص رهبری خواهد شد و هیچ موجود طبیعی ایستا و جامد نبوده و هیچ حرکتی نیز بدون هدف نخواهد بود.»^۴

هدایت تکوینی عام و شامل تمام موجودات می‌باشد، اما نوعی از هدایت تکوینی خاص انسان است. انسان که در دنیای آفرینش جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و اشرف مخلوقات است هدایتی خاص می‌طلبد. بیشترین قابلیت‌ها و استعدادهای جهان خلقت در اختیار انسان قرار دارد و هدف آفرینش در مورد انسان بسیار متعالی است و قابل قیاس با هدف آفرینش در موجودات دیگر نیست؛ مثلاً هدف از آفرینش یک گیاه رشد و نمو آن، دادن شکوفه و سپس تبدیل آن به میوه یا بذر است؛ اما در مورد انسان که موجودی پیچیده است طبیعتاً هدفی والاتر وجود دارد و وصول به آن مشکلتر می‌باشد و بر این اساس قوای غریزی قویتری هم در اختیار او قرار داده شده است. این قوا و استعدادها باید در مسیر صحیح خود هدایت شوند تا انسان را به هدف آفرینش برساند.

یکی از مصادیق هدایت تکوینی ویژه انسان

داشتن قوه تعقل است. قوه یا حس حقیقت‌جویی و کنجکاوی، میل به زیبایی، میل به پرستش و... از جمله استعدادهای خاص انسانی هستند که به صورت تکوینی در وجود نوع بشر نهاده شده‌اند و به وی قدرت تشخیص خیر و شر، حسن و قبح و حق و باطل را می‌دهند. این در حالی است که تمام موجودات مادی دیگر از داشتن چنین قوا و استعدادهایی محروم هستند.

هدایت تشریحی

انسان با موجودات دیگر تفاوت اساسی دارد؛ زیرا آنها تنها دارای بعد مادی هستند و هدف نهایی از خلقتشان رسیدن به کمال در همان بُعد می‌باشد، اما ابعاد وجودی انسان فراتر از بعد مادی اوست. بعد روحی انسان بسیار پیچیده و شناخت نیازهای آن مشکل می‌باشد و در نتیجه هدایت انسان در این جهت بسیار دشوار می‌باشد و لذا اگر انسان بتواند خود را بشناسد و بعد معنوی خود و نیازهای آن را درک کند، می‌تواند به کمال مطلوب خود برسد.

حضرت علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید هر کس خود را بشناسد، پروردگار خود را شناخته است.^۵ از آن جا که شناخت «نفس» بسیار دشوار و حتی برای انسان بطنهایی غیر ممکن است، نیاز به راهنمایی و تعلیم رخ می‌نماید. انسان آزاد آفریده شده و حق انتخاب به او داده شده و از این رو دارای مسئولیت هم می‌باشد و اکنون

برای انتخاب اصلح نیاز به راهنمایی دارد؛ راهنمایی از سوی مبدئی که ویژگیهای انسان و رو حیات او را بخوبی بداند و توانایی پاسخ به نیازهای او را داشته باشد. از سوی دیگر انسان موجودی است که به صورت انفرادی نمی‌تواند زندگی کرده نیازهای خود را تأمین کند، بلکه باید در پرتو زندگی اجتماعی، افراد از تواناییهای یکدیگر برای رفع نیازهای خود بهره ببرند؛ هر چند این خود منشأ تعارضات و درگیریهای بین آنها می‌گردد؛ چرا که همان غرایز حیوانی از قبیل نفع‌طلبی و برتری‌جویی و تفوق‌طلبی در وجود انسان نهفته شده است.

بدین سان برای برقراری توازن و جلوگیری از بروز خشونت در جوامع انسانی و نیز سوق دادن فرد و جامعه به سوی هدف آفرینش، نیاز به هدایت و راهنمایی انسان ضروری است؛ هدایت از سوی آفریننده‌ای که نسبت به خصوصیات و نیازهای انسان آگاهی کامل دارد و عناصر موثر در رسیدن انسان به آن هدف را کاملاً می‌شناسد. نقش پیامبران در این میان نشان‌دهنده راهی است که خداوند برای رسیدن انسان به هدف آفرینش خود ترسیم نموده است. لطف الهی در این است که انسان را به سعادت و کمال برساند. وی انسان را تا حدودی از طریق خلقت و تقدیر و نیز فطرت آدمی راهنمایی کرده و سرشت انسان را به گونه‌ای قرار داده است که انسان را به سوی کمال نهایی و مطلق دعوت می‌نماید: ﴿فَاقِم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ

الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم/ ۳۰)

فطرت انسان با گرایش به سوی خداوند که کمال مطلق است در آمیخته است، همان گونه که از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال شد و حضرت فرمود مراد از فطرت در این جا توحید می‌باشد.^۶ در برخی روایات نیز آمده است که مراد از فطرت اسلام می‌باشد، چنان که مرحوم شیخ طبرسی و برخی دیگر از مفسران این قول را برگزیده‌اند.^۷

این فطرت الهی انسان را به سوی انجام کارهای نیک و صلاح پیش می‌برد و توجه انسان را به سوی خالق و عبودیت او جلب می‌کند، لذا است که گفته می‌شود عبادت کردن و عبودیت ذاتی انسان است. شاهد بر این مدعی این است که در طول تاریخ مردم به عبادت و پرستش مشغول بوده‌اند و نمی‌توان ملتی را یافت که خود را از پرستش بی‌نیاز ببیند، مگر در مواردی نادر و استثنایی.

از طرفی امروزه می‌بینیم به رغم تمام تلاشی که حکومت‌های لائیک و ضددینی برای محو دین در کشورهای خود کرده‌اند، نه تنها توجه مردم به دین کاهش نیافته، بلکه گرایشهای مردم به دین و مخصوصاً اسلام در سراسر جهان همانند چشمه‌ای جوشان در حال افزایش می‌باشد.

فطرت انسان را به سوی حق و حقیقت و کمال و سعادت دعوت و راهنمایی می‌نماید، اما خود بتنهایی قادر نیست برای همیشه انسان را راهنمایی کند و از او در مقابل امیال غریزی

دفاع نماید؛ از این رو خداوند عقل را که چراغی فروزان است در اختیار انسان قرار داد. عقل رسولی باطنی است و نقش بزرگی در راهنمایی انسان به عهده دارد و لذا در مکتب اهل بیت عقل یکی از منابع علمی و فقهی شمرده می‌شود و قرآن نیز جایگاه مهمی برای عقل ترسیم کرده است. از طرفی یکی از عوامل عمده گمراهی، انحطاط و سقوط آدمی، عدم تعقل و تفکر او می‌باشد، چنان‌که قرآن نیز در سوره ملک از قول دوزخیان می‌فرماید: «اگر ما گوش و عقل خود را به کار گرفته بودیم، اهل آتش نبودیم.» (ملک/ ۱۰)

با این وصف، به کارگیری عقل از سوی مردم متفاوت است و گاهی در مورد یک مسأله افراد نظرات مختلف دارند. تمام افرادی که با هم به نزاع می‌پردازند و کسانی که برای بشر مشکلات بزرگی می‌آفرینند از نعمت عقل برخوردارند؛ اما از به کارگیری آن عاجز هستند و نمی‌توانند آن را راهنمای خود قرار دهند. اگر غرایز و شهوات انسان طغیان نماید چیزی از نور عقل باقی نمی‌ماند تا انسان در پرتو آن به سرمنزل مقصود برسد و در این حال قدرت تفکر و اندیشه از او سلب می‌شود؛ از این رو عقل به تنهایی برای هدایت بشر کافی نیست، بلکه در مواجهه با غرائز طغیانگر قاصر است و به نیروی دیگری برای روشن کردن راه انسان نیاز می‌باشد. این نیرو همان نیروی تشریح است. تشریح یعنی وضع قانون از سوی شارع تا از بیرون انسان را

هدایت کند و برای او چراغی باشد تا در پرتو آن به حیات خود ادامه دهد، از برخورد با دیگران مصون بماند، و در راه کمال و سعادت حرکت کند. این همان قوانین الهی است و افرادی که آن را از منبع اصلی دریافت می‌کنند و در اختیار مردم قرار می‌دهند، رسولان و انبیاء می‌باشند.

مراحل هدایت تشریحی

سؤالی که در این جا مطرح است این است که آیا هدایت تشریحی شامل همه افراد بشر است، یا ویژه افراد خاصی می‌باشد؟ اگر هدایت عمومیت دارد، آیا تحت شرایط خاصی انسان از آن بهره می‌برد، یا در هر شرایطی انسان می‌تواند از این مشعل فروزان سود جوید؟

از برخی تعاریف و تقسیماتی که نویسندگان و مفسران ارائه نموده‌اند چنین برداشت می‌شود که هدایت تشریحی نیز دارای مراحل است که برخی از آنها عام است و تنها شرط آن وجود اراده در انسان است؛ اما برخی دیگر از درجات آن در مورد افراد خاصی است که مراحل پایتتر آن را طی کرده‌اند. در این مورد راغب اصفهانی هدایت انسانها را دارای مراتب و درجاتی برشمرده است؛ از قبیل:

۱. آنچه شامل تمام مکلفان است و نوع بشر از آن برخوردار می‌باشد؛ مانند عقل و استعداد و امکان تحصیل علم.^۸ برای اثبات این مطلب به آیه «رَبَّنَا الَّذِي اعطى كل شيء خلقه ثم هدى» (طه/ ۵۰) استدلال نموده است.

البته چنین به نظر می‌رسد که در این استدلال

راغب از نکته‌ای غفلت نموده است که هر چند هدایت مذکور در آیه عام و شامل نوع بشر است و همه می‌توانند از آن برخوردار باشند، ولی اختصاص به انسان ندارد و عموم کلمه «کل شیء» تمام موجودات را شامل می‌شود و نمی‌توان آن را در خصوص انسان دانست، بلکه در اصل، در مورد هدایت تکوینی است؛ چنان که علامه این را می‌گوید.^۹

۲. هدایت یعنی دعوت به لسان انبیاء و به وسیله وحی که این در خصوص نوع بشر است؛ چنان که آیه شریفه می‌فرماید ﴿و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا﴾ (انبیاء/ ۷۳)

۳. توفیقی که اختصاص به افرادی دارد که به دعوت رسولان و هادیان الهی لبیک گفته‌اند و مراحل اول و دوم هدایت را پشت سر نهاده‌اند:

﴿الذین اهدوا زادتهم هدی﴾ (محمد/ ۱۷)

﴿و من یؤمن بالله یهد قلبه﴾ (تغابن/ ۱۱)

۴. هدایت انسان در روز قیامت به سوی جنت: ﴿سیهدیهم و یصلح بالهم﴾ (محمد/ ۵)

راغب این هدایتها را مترتب بر یکدیگر دانسته، می‌نویسد آنچه فعل انسان است همان هدایت به زبان و دعوت می‌باشد و مراحل دیگر آن را فقط خداوند می‌تواند عهده‌دار گردد.

علامه حلی نیز در مورد هدایت مراحل را قائل است و آن را به سه مرحله تقسیم می‌نماید:

۱. دلالت و راهنمایی به حق و حقیقت؛ مثل «هدانی الی الطریق» که در این مورد راه به انسان نشان داده می‌شود.

۲. فعل هدایت؛ یعنی نمایاندن واقعیت به انسان، به گونه‌ای که انسان به آن معتقد گردد.

۳. رساندن به هدف و مقصود؛ همانند کسی که دست انسان را گرفته، او را تا مقصد همراهی نماید.^{۱۰}

بلی مرحله‌ای از هدایت است که عموم مردم می‌توانند از آن بهره‌برند. لطف الهی ایجاب می‌کند که همه مردم را به راه راست هدایت کند؛ زیرا او خالق و ربّ است و برای سعادت مربوب و مخلوق خود باید راه را نشان دهد. استاد جوادی آملی در این خصوص می‌فرماید:

«هدایت تشریحی نیز از خداوند است نه از آن غیر او و حتماً از خداوند صادر خواهد شد... چون ربوبیت تمام ممکنات مخصوص خداوند است و از حضرت اوست.»^{۱۱}

مرحله‌ای بالاتر از هدایت نیز وجود دارد که ویژه افراد خاصی است؛ افرادی که به ندای فطرت خود پاسخ مثبت داده‌اند، از چراغ عقل بهره‌گرفته‌اند و به سخن و راهنمایی رسولان و هادیان توجه کرده و در آن راه گام نهاده‌اند. آنها که با اطاعت از دستورات الهی تیرگیها را از قلب خود زدوده‌اند و پرده‌های حجاب را کنار زده‌اند، مورد عنایت خاص الهی قرار گرفته، بهتر از دیگران می‌توانند در راه رسیدن به هدف قدم بردارند.

در این جاست که خداوند هم عنایت خاصی به آنها می‌نماید و به گفته استاد جعفر سبحانی کمکهای غیبی و امدادهایی که خارج از اختیار

انسان است شامل حال او می‌شود.^{۱۲}

گاهی انسان در شرایط مناسب موفق به انجام کاری می‌شود که اثر مثبت آن کار برای مدتها باقی می‌ماند. این همان توفیق و هدایت ثانوی است که مترتب بر هدایت اولی است که در دست خود انسان بوده و از آن بهره‌جسته است.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید هر کس پذیرای هدایت باشد، هدایت او افزایش خواهد یافت. (محمد/ ۱۷، زمر/ ۱۸، تغابن/ ۱۱ و بقره/ ۲) از آیات نخستین سوره بقره که می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ

يُؤْمِنُونَ... أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾ نیز

می‌توان دو گونه هدایت را برداشت نمود. یک

هدایت اولیه که همان پیروی از فطرت، عقل و

تعالیم انبیاء است که این خود آثاری را به دنبال

دارد که یکی از آنها تشکیل ملکه تقوا در انسان

می‌باشد و در پی آن هدایت ثانوی متوجه انسان

می‌شود که همان توفیق الهی است؛ چنان که در

نقطه مقابل، ضلالت نیز همین‌گونه است و

مرحله‌ای عمیق دارد که مترتب بر مرحله اول

است. مرحله اول در دست خود انسان است؛

یعنی بی‌توجهی به ندای فطرت و راهنمایی

عقل و دستورات انبیاء باعث تیرگی قلب،

حجاب و سلب توفیق می‌گردد. البته این آثار بر

بی‌توجهی انسان به دستورات الهی بار می‌شود؛

هر چند خود انسان به آن توجه نداشته باشد یا

حتی آن را نخواسته باشد: ﴿أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

سواء عليهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون.

ختم الله على قلوبهم و...﴾ (بقره/ ۶-۵) و ﴿فی

قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا﴾ (بقره/ ۱۰)

مُهر زدن بر قلب این افراد، کر کردن آنها به

گونه‌ای که کلام حق را نمی‌توانند بشنوند و نیز

زیاد کردن مرض قلوب آنها از سوی خداوند

است و آنها نمی‌توانند جلو آن را بگیرند؛ زیرا

مقدمات آن را به سوء اختیار خودشان فراهم

کرده و از مرحله هدایت اولیه استفاده نکرده‌اند و

این ضلالت که فعل خداوند است، مترتب بر

ضلالت اولی است که در اختیار خود افراد بوده

است.

به عنوان مثال، اگر شخصی بزرگوار و اهل

جود و کرم مجلسی را برگزار کند و افرادی را

دعوت نماید و سپس در آن مجلس هدایایی را

توزیع نماید مسلم است کسانی از این هدایا و از

الطاف صاحب کرم برخوردار می‌شوند که

دعوت وی را پذیرفته و در مجلس حاضر

شده‌اند؛ اما آنها که در مجلس حاضر نشده‌اند از

این هدایا محروم خواهند بود و نمی‌توانند آن

شخص صاحب جود و کرم را ملامت نمایند،

بلکه خود آنها باید برای این محرومیت سرزنش

شوند.

رابطه هدایت با آزادی

اکنون شایسته است رابطه بین هدایت و

آزادی را بررسی کنیم و ببینیم آیا انسان در

انتخاب راه آزاد است و در رسیدن به هدایت یا

ضلالت نقش دارد، یا این که خداوند برخی را

هدایت می‌کند و برخی دیگر را گمراه می‌نماید؟ بعضی از نویسندگان اهل سنت با استناد به ظاهر شماری از آیات قرآن مانند ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ (نحل / ۳۶) می‌گویند خداوند انسان را هدایت یا گمراه می‌کند و انسان در این زمینه نقشی ندارد؛ چنان که در آیه هدایت به خدا نسبت داده شده است. فخررازی می‌گوید خداوند ابتدا همه مردم را به وسیله پیامبران دعوت می‌نماید و سپس ایمان یا کفر را خودش در وجود افراد می‌آفریند.^{۱۳}

اما به نظر نگارنده این معنی را نمی‌توان از آیه مذکور برداشت نمود. در این آیه هدایت به خداوند نسبت داده شده است ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ﴾، چه این که او است که فطرت و عقل را آفریده، پیامبران را فرستاده و زمینه هدایت را فراهم می‌کند؛ اما ضلالت به او نسبت داده نشده ﴿و مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾، زیرا خود شخص است که با استفاده نکردن از فرصتهای فراهم شده به گمراهی کشیده می‌شود.

علاوه بر این در صدر و ذیل آیه کلماتی وجود دارند که می‌توانند قرینه‌هایی بر خلاف برداشت فخررازی باشند. آیه به طور کامل چنین است: ﴿و لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ﴾ (نحل / ۳۶) در این آیه به ارسال پیامبران برای هر جامعه و

ملتی اشاره شده است و هیچ انسانی به طور تکوینی ملتزم به پذیرش دعوت پیامبران نیست؛ چنان که هیچ کس هم از پذیرش آن منع نشده است و هیچ گونه الزامی در این مورد وجود ندارد و این که بگوییم گر چه پیامبران آمده‌اند و دعوت کرده‌اند، اما ایجاد ایمان و کفر در وجود انسانها توسط خداوند و بدون اراده انسان است به لغو بودن ارسال رسل خواهد انجامید؛ زیرا خداوند می‌توانست بدون فرستادن رسولان این کار را انجام دهد و لذا هیچ اثری بر آمدن پیامبران مترتب نمی‌شود و لغو خواهد بود. بلی، مرحله دوم هدایت که همان توفیق است در دست انسان نبوده، بلکه فعل خداوند است که البته آن هم به دنبال انتخاب خود انسان در مرحله اول و مترتب بر آن است. قرینه دیگر بخش پایانی آیه است که می‌فرماید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ﴾ اگر ضلالت انسان اجباری باشد و انسان در تغییر سرنوشت خود هیچ گونه نقشی نداشته باشد، قرآن نباید انسان را به «سیر در زمین و مطالعه احوال گذشتگان» دعوت نماید؛ چه این که این مطالعه بی‌اثر و لغو خواهد بود، در حالی که خداوند حکیم است و همان‌طور که لغو او صادر نمی‌شود، به کار لغو نیز دستور نمی‌دهد.

پس باید گفت هدایت فعل خداوند است به معنای اعطای نعمت فطرت و عقل و فرستادن انبیاء برای راهنمایی نوع بشر؛ اما انسان در

انتخاب راه خود حق تعیین دارد و مجبور نمی‌باشد. ﴿أَنَا هِدْيَانَا السَّبِيلَ أَمَّا شَاكِرًا وَ أَمَّا كَفُورًا﴾ (انسان / ۳)؛ اما ضلالت که برای انسان محقق می‌شود به خاطر گزینش نادرست خود مکلف می‌باشد.

رابطه هدایت با حق

اگر هدایت را به معنای راهنمایی و نشان دادن طریق بدانیم آن طریق بناچار باید به مقصد خاصی بینجامد و آن مقصد خاص حقیقت می‌باشد و طریق منتهی به آن در قرآن «صراط مستقیم» نامیده شده است: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (فاتحه / ۶)

صراط در عرف مردم به جاده و راه عمومی گفته می‌شود و صراط مستقیم راهی است که همواره رهروان خود را به مقصد برساند و مادر این آیه شریفه از خداوند می‌خواهیم ما را به راهی راهنمایی کند که ما را به مقصد نهایی برساند و مقصد نهایی، حق و حقیقت است. پس هدایت مستلزم حق و ضلالت مستلزم باطل است. از آن جا که حق مطلق خداوند است ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ (نور / ۲۵)، پس انسان هدایت شده کسی است که حرکت او به سوی خداست و تمام گفتار و کردار او رنگ الهی دارد و کسی که به این مرحله برسد هدفی جز بیان حق و تحقق و حاکمیت حق ندارد.

راهنمایان و گمراه‌کنندگان از دیدگاه قرآن کریم

یکی از مسائل مهم اعتقادی فاعلیت خداوند

و تأثیر او در وجود می‌باشد که این مسأله از مراتب توحید به شمار می‌آید. در این زمینه عده‌ای تا آن جا پیش رفته‌اند که معتقد شده‌اند هر آنچه از انسان صادر می‌شود فاعل واقعی آن خداوند است و انسان هیچ‌گونه قدرت و اراده‌ای از خود ندارد. البته اگر این دیدگاه را بپذیریم، ارتکاب جرائم و جنایات و صدور افعال ناپسند را نباید به انسان نسبت داد و نباید او را بر انجام چنین کارهایی مؤاخذه کرد؛ زیرا او در ارتکاب چنین اعمالی هیچ نقش و اراده‌ای نداشته است؛ در نتیجه اعتقاد به جزا و کیفر روز قیامت و محاسبه اعمال انسان در آن روز غیرقابل قبول خواهد بود، چه این که مجازات انسانی که در انجام کاری هیچ نقشی نداشته و تحت اراده الهی و بالاجبار آن کار را انجام داده است، به دور از عدالت الهی بلکه قبیح می‌باشد.

این مسأله در مورد بحث ما نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و می‌بینیم در قرآن گاهی هدایت به خداوند نسبت داده می‌شود و گاهی به عواملی دیگر و همچنین ضلالت. حال اگر قائل به عدم نقشی برای انسان شویم و هدایت و ضلالت را معلول اراده الهی بدانیم، در واقع اختیار را از کف انسان گرفته‌ایم و همان اشکالی که در بحث توحید مطرح است در این جا نیز خودنمایی می‌کند. ما برای روشن شدن این مسأله به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم تا ببینیم قرآن چه چیزهایی را عوامل هدایت یا ضلالت می‌داند. از دیدگاه قرآن، خداوند، قرآن و انبیاء راهنمایان بشر

می‌باشند و در عین حال خدا، قرآن، انسان و شیطان به عنوان گمراه‌کنندگان مطرح هستند که خدا و قرآن در هر دو مورد در آیات قرآن به چشم می‌خورند که با توجه به آیات آنها را بررسی خواهیم نمود.

نقش خداوند در هدایت و ضلالت

هدایت و ضلالت در بسیاری از آیات قرآن به خداوند نسبت داده شده است؛ اسناد هدایت عامه به خداوند در آیاتی مانند: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه / ۵۰) و یا ﴿أَنَا هَدِيْنَاهُ السَّبِيْلَ اَمَّا شَاكِرًا وَاَمَّا كٰفِرًا﴾ (انسان / ۳) از این باب است که خداوند انسان را آفریده، استعداد و قوای طبیعی و فطری را در اختیار انسان قرار داده، وی را به نیروی عقل مجهز نمود، و نیز پیشوایانی را برای هدایت تشریعی به سوی بشر فرستاده است. پس استناد این مرحله از هدایت به خداوند نیاز به توضیح ندارد. هدایت خاص که همان توفیق رحمانی یا رساندن به هدف است هر چند زمینه‌های آن را خود انسان با استفاده از هدایت عام الهی ایجاد می‌کند، اما در قرآن به خداوند نسبت داده می‌شود. همچنین کسانی که از هدایت عام الهی در مرحله اول استفاده نکنند، خداوند آنها را گمراه می‌کند و این که ضلالت در آیاتی از قرآن به خداوند نسبت داده می‌شود، در این مرحله و به این معنی است. (اعراف / ۴۳ و ۱۷۸، رعد / ۲۷)

این ضلالت گرچه از خود انسان سرچشمه

می‌گیرد و گمراه شدن او ناشی از توجه نکردن به دستورات پیامبران و بزرگان و بی‌توجهی به ندای فطرت بوده، ولی از آن جا که این انتخاب برخاسته از اراده انسان بوده و این اراده را خداوند آفریده و در اختیار انسان قرار داده، این ضلالت به خداوند نسبت داده شده است؛ چنان که بسیاری از افعالی که از انسان صادر می‌شود به خداوند نسبت داده شده است؛ همانند: ﴿وَمَا رَمِيْتَ اِذْ رَمِيْتَ وَاَلَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی﴾ (انفال / ۱۷). در این مورد گرچه پرتاب تیر توسط انسان و با نیروی بازوری او انجام می‌شود، اما از آن جا که نیروی تدبیر، توان بازو و اراده را خداوند در اختیار او قرار داده و نیز در هر لحظه ممکن است آنها را سلب کند، این عمل به خداوند نسبت داده شده است.

نقش کتب آسمانی در هدایت و ضلالت

کتب آسمانی با تبیین تکالیف بشر که زمینه را برای راهنمایی او فراهم می‌کند یکی از منابع اصلی هدایت انسان می‌باشند. پیامبران نیز در حقیقت برای بیان تعالیم این کتب برای بشر آمده‌اند. کتب آسمانی با این که متعدد و در ظاهر مختلف به نظر می‌رسند، اما در طول و مکمل یکدیگر بوده، قرآن کاملترین و برترین نمونه آنهاست. قرآن کتب آسمانی گذشته را به عنوان راهنمای بشر معرفی می‌کند: ﴿اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِیْهَا هُدًی وَاَنْوُرٌ﴾ (مائده / ۴۴)

﴿وَاَتٰیْنَاهُ الْاِنْجِيْلَ فِیْهِ هُدًی وَاَنْوُرٌ﴾ (مائده / ۴۶)

این آیات بیان می‌کنند که کتب آسمانی برای هدایت نوع بشر آمده‌اند؛ مثلاً در سوره یونس می‌فرماید: ای مردم از سوی پروردگار شما برایتان پند و اندرزهایی آمده که درمانی است برای آنچه در سینه‌هاست و رهنمود و رحمتی برای گروندگان به خدا. (یونس / ۵۷، بقره / ۲)

گاهی نیز قرآن یا کتب پیشین به عنوان وسیله گمراهی افراد بیان شده‌اند (مائده / ۶۴) و توجیه آن چنین است که قرآن برای هدایت انسان و ایمان آنها نازل شده، اما موضعگیری و عکس‌العمل آنها در مقابل تعالیم قرآن موجب ازدیاد کفر آنان می‌گردد. آنان وقتی گسترش اسلام و نفوذ آیات قرآن را می‌بینند، از آن جا که اسلام را نپذیرفته‌اند، سعی می‌کنند در مقابل آن بایستند و مانع پیشرفت آن شوند؛ از این روز بروز از هدایت الهی و راهی که قرآن ارائه نموده فاصله می‌گیرند و در واقع کفر آنها افزایش می‌یابد. این گونه ازدیاد گمراهی و طغیان در آیات مذکور به قرآن نسبت داده شده است.^{۱۴}

نقش انبیاء در هدایت

انبیاء همواره به عنوان هادی مطرح هستند و صفت گمراه کردن در قرآن به آنها نسبت داده نشده است. از نظر قرآن آفرینش انسان در پی هدفی خاص یعنی تکامل و دستیابی به کمال مطلق و تقرّب به جوار حضرت حق می‌باشد و بدین منظور هر چند به انسان استعداد فطری و نیروی تعقل و تفکر داده شده، اما برای شکوفایی این استعدادهای انسانی و افروختن

مشعلی فروزان برای حرکت در طریق وصول به حق نیاز به وسیله‌ای است تا بتواند انسان را در این راه پریچ و خم راهنمایی کند و انسان مادی را با آن هدف غیرمادی مرتبط سازد. آن وسیله و واسطه انبیاء الهی هستند که ماهیتی بشری دارند و از ویژگیهای انسان برخوردارند، اما در بعد معنوی سرآمد تمام افراد عصر خود بوده‌اند. آنها اسوه و الگوی افراد هستند و انسانها با اقتدا به آنها و پیروی از اعمال و گفتارشان در راه حق و حقیقت گام می‌نهد: ﴿اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده﴾ (انعام / ۹۰)

هدایت انبیاء در عرض هدایت الهی نیست، بلکه در طول آن، به دستور خداوند و برخاسته از مصلحت‌اندیشی و لطف حضرت حق و مکمل هدایت باری تعالی است. خداوند رحمان است و لطیف و لطف او ایجاب می‌کند که بشر را به سوی سعادت ابدی هدایت کند و برای عملی کردن این هدف، افرادی از بین انسانها را بر می‌گزیند که ویژگیهای انسانی دارند و قادرند با انسان تماس برقرار نمایند، تا انسانها بتوانند دعوت آنان را درک کنند. از سوی دیگر آنان در بعد معنوی باید به گونه‌ای باشند که قابلیت ارتباط با عالم معنی و گرفتن وحی را از آن منشأ لطف داشته باشند، و این افراد انبیاء الهی هستند.

نقش انسان در هدایت و ضلالت

با توجه به آنچه یاد شد، آشکار گردید که انسان در انتخاب راه خود نقش دارد، آزاد آفریده

شده، دارای حق انتخاب است. همچنین انسان با برخورداری از نیروی عقل و خرد می‌تواند خوب و بد را تشخیص دهد و یکی را انتخاب نماید و چیزی به عنوان جبر که انسان را وادار به انتخاب راهی خاص کند وجود ندارد. آنچه در این جا مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که انسان در هدایت یا ضلالت خود چه نقشی را می‌تواند ایفا کند و این که دیدگاه قرآن در این مورد چیست؟

انسان قابلیت‌هایی دارد که به فعلیت رساندن هر یک از آنها یا توجه خاص به هر کدام از آنها می‌تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد و آینده او را رقم بزند.

قابلیت درونی انسان

انسان بر اساس فطرت خود به سوی کمال گرایش دارد و نیروهایی از قبیل حس حقیقت‌جویی و حس خداپرستی او را در این راه تحریک می‌کنند. با وجود این، انسان مجبور به پیروی از این گرایش‌های درونی نیست، بلکه گزینه‌هایی از قبیل شهوت، غضب، قدرت‌طلبی و خودخواهی نیز در طبیعت انسان هستند که هر یک منشأ برخی از رفتارها در انسان می‌باشند. این غرایز با این که سرمنشأ خیر بوده، هر یک به گونه‌ای به هستی و رشد انسان کمک می‌کنند، اما توجه بیش از حد به یکی از آنها و تقویت آن موجب خروج انسان از حد اعتدال می‌گردد. بدین گونه انسان می‌تواند در تعیین سرنوشت خود مؤثر باشد و از این روست که قرآن بسیاری

از مشکلات انسان را ناشی از اعمال خود او می‌داند چنان که می‌فرماید بسیاری از گرفتاریهای شما چیزهای است که خود شما در ایجاد آن نقشی داشته‌اید. (شوری / ۳۰)

تفسیر نمونه در بیان آیه شریفه می‌فرماید: «هدایتها و ضلالت‌هایی که در این مورد به اراده خدا نسبت داده می‌شوند، در حقیقت پاداش و کیفرهایی است که در مقابل انجام اعمال نیک و بد به بندگان می‌دهد.»^{۱۵}

حال که سخن به این جا رسید، مناسب است به فهرست اعمال و کردار انسانی و موضعگیری‌های او که در گمراهی و سقوط او نقش دارند و موجبات آن را فراهم می‌آورند، اشاره‌ای گذرا داشته باشیم.

این اعمال عبارتند از:

۱. پیروی از هوی و هوس

اگر انسان غرایز خود را تعدیل نکند و بیش از حد به ارضاء آنها پردازد از خط اعتدال خارج شده، به ورطه انحراف سقوط خواهد نمود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿اَفْرَأَيْتَ مَن اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ وَاَضَلَّ اللهُ عَلٰى عِلْمٍ وَّخَتَمَ عَلٰى سَمْعِهِ وَّقَلْبِهِ...﴾ (جاثیه / ۲۳)

در این آیه گمراه شدن بنده توسط خداوند معلول پیروی بدون چون و چرا از خواهشهای نفسانی است. وقتی انسان هواهای نفسانی را معبود و مُطاع خود قرار دهد بر چشم و گوش و قلب او مهر زده می‌شود؛ زیرا انسان چیزی را جز همان خواهشهای درونی خود نمی‌بیند و در

چنین شرایطی درک حقیقت برایش غیرممکن می‌شود و این حالت به منزله مُهر زدن بر قلب و چشم شخص گمراه بیان شده است.

۲. دوست ناباب

اگر انسان دوست ناباب و گمراهی را برگزیند و قدرت هدایت و راهنمایی او را نداشته باشد، در صورت ادامه دوستی با او خودش ممکن است تحت تأثیر واقع شود. این مسأله امروزه از مشکلات اصلی جامعه ما است. از سوی دیگر یک دوست خوب می‌تواند موجب هدایت و کمال انسان باشد. قرآن در مورد نقش دوستان می‌فرماید: ﴿و یوم یعضّ الظالم علی یدیہ یقول یا لیتنی اتّخذت مع الرّسول سییلاً یا ویلتی لیتنی لم اتّخذ فلاناً خلیلاً﴾ (فرقان / ۲۸ - ۲۷)

۳. پیروی نسنجیده از بزرگان

یکی از عوامل اصلی مشکلات کشورهای جهان سوم و نیز کشورهای اسلامی پیروی حساب نشده سیاستمداران و رهبران آنها از بیگانگان از جمله سیاستمداران برجسته جهان است. این مسأله سبب بی‌توجهی به تعالیم اسلام و مصالح جوامع اسلامی می‌شود و نیز موجبات گمراهی انسان را فراهم می‌آورد. انسانی که مطیع بزرگان جامعه خود باشد مصالح و سرنوشت خود در روز قیامت را فراموش می‌کند و از آن غافل می‌شود. قرآن می‌فرماید: عده‌ای از افرادی که روز قیامت دچار عذاب شوند بهانه می‌آورند که خدایا ما از بزرگان پیروی کردیم و گمراه شدیم. (احزاب/

۶۶) از سوی دیگر پیروی از تعالیم رسولان و فرستادگان الهی موجب هدایت انسان و حرکت او در صراط حق می‌باشد و کسی که از فرزندان و عارفان پیروی کند به کمال مقصود خود خواهد رسید.

۴. پیروی حساب نشده از اجداد

تقلید و پیروی کورکورانه، همان گونه که در گذشته سبب گمراهی افراد می‌شده و بسیاری از افراد اعتقادات اجداد و نیاکان خود را بدون تحقیق در مورد صحّت و حقانیت آنها می‌پذیرفتند، امروزه نیز بر جوامع انسانی سایه افکنده است و پیروان بسیاری از ادیان به گونه‌ای موروثی و بدون هیچ گونه جستجو معتقد به باورهای نیاکان خود بوده، از آن دفاع می‌کنند. در پاره‌ای از موارد حتی پیروان یک دین در مرحله عمل نیز با تقلید از نیاکان خود به تعالیم واقعی آن دین توجه نمی‌کنند که این حالت از نظر قرآن مردود شمرده شده است. حتی قرآن اطاعت از پدر و مادر را در صورتی که موجب گمراهی انسان باشند نهی کرده است: ﴿و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعمهما﴾ (لقمان / ۱۵)

۵. احساس بی‌نیازی

اگر انسان خود را در مقابل حضرت حق بی‌نیاز پندارد و احساس کند تمام امور خود را می‌تواند حل و فصل کند و به قدرت الهی نیاز ندارد، دچار گمراهی شده، طغیان خواهد کرد. لذا در تعالیم اسلامی همواره نیاز انسان و وابسته

بودن او به منبع پرفیض الهی تذکر داده می‌شود. قرآن یکی از علل گمراهی افراد را غفلت و فراموشی تعالیم الهی و یاد خداوند می‌داند. (فرقان / ۱۸-۱۷)

۶. پیروی از اکثریت

یکی دیگر از عوامل اصلی گمراهی بشر پیروی از اکثریت است که در طول تاریخ موجب مخفی ماندن حق و نشر باطل گردیده است. بشر امروزی نیز از این مشکل رنج می‌برد و برخی از ملتها در اثر پیروی از رأی اکثریت دچار مشکلات روحی و معنوی بسیاری شده‌اند. یکی از شبهاتی نیز که امروزه علیه مکتب اهل البیت علیهم‌السلام مطرح می‌شود، این است که اگر این مکتب بر حق است چرا پیروان آن در اقلیت هستند؟

در پاسخ باید گفت که اکثریت یا اقلیت بودن نمی‌تواند معیار حق و باطل باشد، بلکه گاهی اکثریت بر حقند و در بسیاری از موارد نیز اقلیت بر حق می‌باشند و اکثریت بر کفر، فساد و ضلالت؛ چنان که قرآن کریم در موارد متعددی بدان اشاره کرده است و گاهی می‌فرماید اکثر آنها نمی‌دانند، یا اکثر آنها تعقل نمی‌کنند، یا می‌فرماید اگر از اکثریت پیروی کنی از راه خدا منحرف خواهی شد و علت آن را این می‌داند که آن اکثریت بر اساس حدس و گمان تصمیم‌گیری می‌کنند. (انعام / ۱۱۶)

۷. پرستش بتها

پرستش بتها گر چه خود معلول گمراهی و

انحراف است، اما در عمیقتر شدن ضلالت انسان تأثیر دارد: ﴿رَبِّ انْهِنَّا ضَلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ...﴾ (ابراهیم / ۳۶)

در این آیه مشاهده می‌کنیم که حضرت ابراهیم علیه‌السلام گمراهی بسیاری از مردم را به خاطر بتها می‌داند.

نقش شیطان در ضلالت انسان

یکی از اصلیتین عوامل گمراه کننده انسان شیطان است. نه تنها شیطان، بلکه شیاطین انس و جن به شیوه‌های مختلف انسان را فریب داده، از راه سعادت خارج می‌کنند. در سوره فصلت می‌فرماید، کفار در روز قیامت از خدا می‌خواهند اجازه دهد شیاطین جنّ و انس را زیر پای نهند، به این دلیل که علت گمراهی خود را در وجود آنان می‌بینند و اکنون در روز جزا به فکر انتقام می‌باشند. (فصلت / ۲۹) قرآن کریم این سخن را از سوی آنان نقل می‌نماید و آن را رد نمی‌کند و این مشخص می‌سازد که شیطان در ضلالت انسان نقش داشته است.

در عرف مردم نیز انجام بسیاری از کارهای نامطلوب به عنوان عمل شیطانی مطرح است. در قرآن نیز در سرگذشت آدم و حوا از شیطان بتفصیل بحث شده است.

چگونگی حیل‌های شیطانی

اغوا کردن، وسوسه و تزیین امور دنیوی برای انسان راههای عمده نفوذ حیل‌های شیطانی در قلب انسان است. شیطان امور مادی از قبیل زن و فرزند و اموال و پست و مقام را به

گونه‌ای برای انسان مهم و زیبا جلوه می‌دهد که توجه انسان به آنها کاملاً جلب شده، از امور معنوی غافل می‌گردد.

قدرت و سوسه‌های شیطان به حدی زیاد و مؤثر است که حتی در شخصی همچون آدم ابوالبشر که از انبیاء الهی است نفوذ می‌کند. هر چند شیطان نتوانست بر قلب آدم مسلط شود و زمام حیات او را در کف گیرد، اما او از سوسه‌های شیطان متأثر گردید: ﴿فوسوس لهما الشیطان... فدلّاهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوء تهما﴾ (اعراف / ۲۲)

زمینه‌ها و شرایط هدایت و ضلالت

تاکنون در مورد عوامل هدایت و ضلالت، یا هادی و مُضَلِّ بحث کردیم. اکنون باید دید این عوامل در چه شرایطی و با وجود چه زمینه‌هایی در وجود انسان کارایی دارند. فایده این بحث در این است که انسان می‌تواند با ایجاد زمینه‌های هدایت در سرنوشت آینده خود ایفاء نقش نماید و نیز دوستان و اطرافیان خود را بشناسد، جبهه حق و عدالت را از جبهه باطل تشخیص دهد و خود را از نیروهای اهریمنی حفظ نماید. در ادامه، این زمینه‌ها یکایک مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

یکی از زمینه‌های هدایت «تقوا» است که انسان با ایجاد آن می‌تواند از تعالیم الهی استفاده نموده، نسبت به آینده خود مطمئن گردد. ﴿ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین﴾ (بقره / ۲). تقوا شرط هدایت ثانویه الهی است؛ یعنی

هدایت عام شامل تمام افراد است و هر کس می‌تواند از نعمت فطرت و عقل و تعالیم انبیاء استفاده کند، اما مراحل خاص هدایت از قبیل توفیق شرایط خاصی دارد که یکی از آنها تقواست و کسانی که کفر ورزند و به دنبال فسق باشند، از آن محروم هستند.

یکی دیگر از شرایط هدایت «ایمان» است. قرآن در موارد متعددی به این مطلب اشاره دارد و می‌فرماید کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند به خاطر ایمانشان خداوند آنان را هدایت می‌کند. به نظر می‌رسد که مراد از هدایت در این گونه آیات هدایت خاص یعنی همان توفیقات رحمانی باشد؛ چه این که راهنمایی و نشان دادن راه سعادت اختصاص به افراد خاصی ندارد.

از دیگر شرایط هدایت این است که انسان پذیرای حق و حقیقت باشد، گوشی شنوا و فکری فعال داشته باشد، نظرات و اقوال متفاوت را مطالعه کرده، پس از ارزیابی، آن را که حق است بپذیرد: ﴿الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله...﴾ (زمر / ۱۸)

این آیه اعم از هدایت عام الهی و توفیقات خاص او باشد.

توضیح آیه در مورد هدایت عامه چنین است که خداوند راه صحیح و کلمه حق را برای همه بیان کرده، اما آن کس که حق را نپذیرد از آن بهره‌ای نبرده و می‌توان مجازاً گفت خدا او را

هدایت نکرده است و در مورد هدایت خاصه روشن است که افراد متعصب که حاضر نشوند به نظرات دیگران گوش فرا دهند و خود را بهترین افراد پندارند، از الطاف حق محروم شوند و توفیقات الهی شامل آنها نشود.

دیگر از اعمالی که زمینه هدایت را فراهم می‌آورد جهاد با اموال و انفس و هجرت فی سبیل الله است. جهاد به معنای کار دشوار و سخت است.^{۱۶}

و علت نامگذاری این اعمال به «جهاد» دشوار بودن آنهاست، بلکه باید گفت این دشوارترین کارهاست؛ چه این که انسان از بهترین سرمایه یعنی جان خود می‌گذرد و برای رضایت حضرت حق و قرب پروردگار آن را در طبق اخلاص می‌نهد، یا مال خود را که شب و

روز برای گردآوری آن تلاش کرده تقدیم حضرت حق می‌کند. هجرت نیز که در جریان آن انسان ممکن است خانواده، فرزندان، اقوام و دوستان و یا اموال خود را رها کند و به دیار غربت روانه شود، کاری است بسیار دشوار. چنین شخصی از وصل یاران چشم می‌پوشد تا به وصل جانان نایل آید و این هنرنمایی نه کار هر کس، بلکه هنر شخصی است که اسیر اشاره معشوق شده است و عشق در قلبش جلوه گر شده باشد: ﴿وَالَّذِينَ

آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ اعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (توبه / ۲۰).

بلی رسیدن به منبع فیض الهی که نهایت

سیر انسان می‌باشد در پرتو مجاهده و هجرت امکان‌پذیر است.

همان طور که برخی از اعمال و رفتار انسان به هدایت او کمک می‌کند، بعضی از رفتارها و موضعگیری‌های او موجب محروم شدن از این فیض عظیم الهی و افتادن در ورطه گمراهی می‌گردد. هر چند فطرت انسان بر گرایش به سوی خداوند آفریده شده و ذاتاً به حق و حقیقت تمایل دارد و عوامل درونی هدایت برایش در نظر گرفته شده و علاوه بر آن انبیاء الهی هم برای راهنمایی او آمده‌اند، اما سلوک در این راه به صورت حتمی و جزمی نیست، بلکه چه بسا به خاطر عواملی عارضی انسان از صراط حق منحرف شود: ﴿أَنَا هَدِيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَ اِمَّا كَفُوْرًا﴾ (انسان / ۳)

این عوامل در زمینه‌ها و شرایط خاصی می‌توانند مؤثر باشند و فطرت خداجوی انسان را مخدوش سازند. لذا شناخت این زمینه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد و با دانستن آنها انسان می‌تواند خود را از سقوط در وادی ضلالت حفظ نماید و تلاش عوامل گمراهی از قبیل شیطان را خنثی نماید. در ادامه، این شرایط را یکایک مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد:

۱- عدم تفکر

یکی از چیزهایی که از دیدگاه اسلام ارزش بسیاری دارد تفکر می‌باشد. از نظر قرآن کسانی می‌توانند از آیات الهی بهره ببرند و عبرت بگیرند که اهل تفکر باشند: ﴿اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ

لقوم يتفكرون ﴿ (رعد/ ۳)

﴿و كذلك يبين لكم الايات لعلكم

تفكرون﴾ (بقره/ ۲۱۹)

در روایات نیز توجه خاصی به تفکر شده و به تعلیم و تعلم و تفکر اهمیت ویژه‌ای داده شده است. امام هشتم علیه السلام می‌فرماید:

«ليس العبادة كثرة الصلاة و الصوم، و انما

العبادة التفكير في امر الله عزوجل.»^{۱۷}

تفکر رکن اصلی قوام انسان و زندگی اجتماعی اوست، به گونه‌ای که اگر این رکن خدشه‌ای بردارد انسان در ادامه راه خود دچار مشکلاتی خواهد شد و قوام خود را نمی‌تواند حفظ کند و نتیجه آن، انحراف و گمراهی است:

﴿ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون ان

هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلاً﴾ (فرقان/ ۴۴)

از آن جا که شنیدن کلام معقول و تعقل و تفکر و سپس پذیرش کلام حق، راه رسیدن به حق مطلق و کمال نهایی است و گروه مورد بحث در این آیه از این ویژگی به دور هستند، لذا آنها در جامعه انسانی جای نمی‌گیرند. و همانند

چهارپایان بلکه بدتر هستند؛ زیرا چهارپایان ذاتاً از چنین نعمتی محروم بوده‌اند، اما به این افراد چنین موهبتی عطا شد، ولی از آن استفاده نکردند؛ لذا شایستگی ملامت و سرزنش دارند.

همچنین در موردی که انسان از دیگر استعدادهای خدادادی خود استفاده نکند این مسئله صدق می‌کند؛ مثلاً چنانچه قوه تعلم یا تفحص از حقیقت و تلاش و کوشش در انسان به

خاموشی گراید، او شایسته سرزنش است، در صورتی که حیوان که از ابتدا فاقد آن بوده، سرزنش نمی‌شود.

۲- بی‌اعتقادی نسبت به قیامت

بی‌اعتقادی به روز جزا از موجبات و زمینه‌های ضلالت است؛ زیرا انسان در چنین شرایطی انگیزه‌ای برای کنترل رفتار خود و پیروی از معیارهای الهی ندارد. قرآن نیز در بسیاری از موارد مشرکان و کفار را به خاطر اعتقاد نداشتن به معاد سرزنش می‌کند. خداوند متعال در سوره هود می‌فرماید: ﴿و يسغونها

عوجاً و هم بالآخرة هم كافرون﴾ (هود/ ۱۹)

و نیز می‌فرماید: ﴿فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة و هم مستكبرون﴾ (نحل/ ۲۲) در مقابل، آیاتی وجود دارند که در آنها یقین داشتن به آخرت عامل تقوا و در نهایت هدایت انسان و رستگاری او بیان می‌شود. این واقعیت در آیات اول سوره بقره بیان شده است: ﴿و بالآخرة هم يوقنون﴾ (بقره/ ۴)

۳- رضایت به زندگی این دنیا و اطمینان به آن

در سوره یونس به یکی دیگر از شرایط عارض شدن گمراهی اشاره شده و آن عبارت است از رضایت به زندگی این جهان و اطمینان داشتن به بقاء آن: ﴿و رضوا بالحياة الدنيا و اطمأنوا بها﴾ (یونس/ ۷)

این فکر موجب غفلت انسان از امور معنوی و الهی می‌شود. بدین سان کسانی که می‌پندارند زندگی آنان در این دنیا خلاصه می‌شود و تنها

یاد شده بگذرد یقیناً به هدف خود نخواهد رسید. امور معنوی و دینی نیز همین‌گونه است و راه یافتگان کسانی هستند که دچار غفلت نشده‌اند.

۵- کفر به خداوند و بی‌اعتقادی به روز قیامت

از نظر یک فرد بی‌ایمان، زندگی به همین دنیای مادی محدود می‌شود و از غیب و قیامت خبری نیست و طبیعی است که رفتار چنین فردی آنگونه که دین انتظار دارد نباشد و در راهی که قرآن ارائه می‌دهد حرکت نکند. از آن جا که چنین شخصی به معاد و روز حساب نیز معتقد نیست تکالیف و دستورات دینی از نظر او پوچ و بی‌مفهوم می‌باشد؛ زیرا در این دنیا مشاهده نمی‌کند که نتیجه‌ای بر آنها بار شود و مترتب شدن نتیجه در روز قیامت را نیز قبول ندارد. از این رو، در پندار او این تعالیم مردود و غیرقابل قبول می‌نماید. حتی اگر در میان جوامع الهی و نیز جامعه اسلامی تحقیق کنیم، به این جا می‌رسیم که اکثر افرادی که مرتکب اعمال خلاف شرع می‌شوند و حقوق دیگران را نقض می‌کنند، در اعتقاد به روز واپسین و محاسبه‌کردار و گفتار آدمی در آن روز سست می‌باشند. از این روست که چنین افرادی بیشتر در معرض گمراهی هستند و معمولاً برای رسیدن به آرزوهای خود دست به هر کاری می‌زنند. قرآن کریم در مورد کافران می‌فرماید خواه آنها را هشدار دهی یا هشدار ندهی، آنها ایمان نمی‌آورند. (بقره/ ۶)

باید برای تأمین نیازهای این دنیا تلاش کنند و به فکر تأمین نیازهای دنیای دیگر نیستند، در معرض انحراف و گمراهی قرار دارند و معمولاً چنین افرادی برای دستیابی به اهداف و خواسته‌های خود دست به هر عملی می‌زنند. ریشه بسیاری از اعمال ضد انسانی که در طول تاریخ انجام شده در این گونه طرز فکر جای دارد. مگر یکی از عواملی که همواره در طول تاریخ برای جامعه انسانی مشکل آفریده است فکر توسعه‌طلبی و کشورگشایی نبوده است؟ مگر نه این است که کشورگشایی یعنی اهتمام بیش از حد به دنیای مادی: ﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ... أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾

(ابراهیم/ ۳)

۴- غفلت

اگر انسان آیات خداوند را فراموش کند و از آنها غافل گردد، از نعمت هدایت محروم خواهد شد؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ (یونس/ ۷) البته این امری است طبیعی و بر خلاف انتظار نمی‌باشد؛ چه این که در امور دنیوی نیز غفلت موجب محروم شدن انسان از یک موهبت یا امتیاز می‌گردد؛ مثلاً انسانی که تصمیم دارد از تسهیلات دولتی برای کار خاصی استفاده کند باید متوجه باشد که در چه زمان و تحت چه شرایطی این کار شدنی است و چگونه و در چه موقعیتی تقاضای خود را مطرح کند. حال چنین شخصی اگر با بی‌توجهی و غفلت از کنار مسائل

۶- شبهه افکنی و صدّ عن سبیل الله

در تعلیمات قرآن ایجاد شک و شبهه در قلوب دیگران و نیز جلوگیری از حرکت در راهی که خداوند ترسیم کرده از عواملی شمرده می‌شود که زمینه ضلالت انسان را فراهم می‌آورد. قرآن کریم در اشاره به این دو نکته می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ (ابراهیم / ۳)

در این آیه ابتدا توجه به حیات دنیا و اصل قرارداد آن بیان شده و آن‌گاه دو عنصر دیگر، یعنی صدّ عن سبیل الله و شبهه افکنی در اذهان دیگران مطرح می‌شود و بصراحت آن دو را از عوامل گمراهی می‌داند. برخی از نویسندگان سه نکته مذکور در این آیه را سه درجه متفاوت از ضلالت می‌دانند که هر یک مترتب بر دیگری است: اول انتخاب زندگی دنیوی و بی‌توجهی به آخرت، دوم صدّ عن سبیل الله و جلوگیری مردم از گرایش به حق و سوم القاء شک و شبهه در میان مردم و منحرف کردن قلوب آنان از راه حق.^{۱۸} اما به نظر می‌رسد این ترتیب مورد عنایت آیه قرآن نباشد؛ چه این که معمولاً مرتبه القاء شبهه قبل از صدّ عن سبیل انجام می‌شود و معمولاً دشمنان حق بعد از آن که در شبهه افکنی شکست می‌خورند و از این راه نمی‌توانند مانع گرایش مردم به حق شوند، دست به حرکت‌های نظامی می‌زنند و عملاً از حرکت مردم به سوی حق جلوگیری می‌کنند.

ویژگیهای هدایت یافتگان و گمراهان

گاهی به آیاتی از قرآن برمی‌خوریم که از خصوصیات هدایت یافتگان یا گمراهان سخن می‌گوید و می‌توانیم آنها را به عنوان نشانه افراد گمراه یا هدایت شده مطرح نماییم که عبارتند از:

۱- شرح صدر و ضیق صدر

خداوند به کسی که در صراط مستقیم قرار گرفته، شرح صدر می‌دهد. شرح صدر یعنی فراخی و وسعت سینه به طوری که یارای پذیرش حق و حقیقت را داشته باشد. دل انسان در چنین شرایطی نرم می‌گردد، از لجاجت و سرسختی در دفاع از عقیده باطل خود دست برمی‌دارد و هرگاه حق با افکار او ناسازگار باشد براحتی افکار و ایده‌های خود را کنار می‌گذارد و حق را با آغوش باز می‌پذیرد. قرآن کریم می‌فرماید: هر کس را خداوند بخواهد هدایت کند، به او شرح صدر می‌دهد (انعام / ۱۲۵). شرح صدری که ظرف علم و شناخت است و وسعت قلب است، به طوری که معارف حقه‌ای را که بر او عرضه می‌شود می‌پذیرد.^{۱۹}

آیه یاد شده سپس به نشانه گمراهان اشاره دارد که بر خلاف هدایت یافتگان دچار ضیق صدر می‌باشند و مراد از آن تنگی سینه است، به گونه‌ای که باعث دشواری پذیرش حق باشد. قابلیت نداشتن برای رسوخ حق در قلب انسان، نداشتن انعطاف پذیری و عدم ملایمت و نرمش که بشر امروزی را در بر گرفته و حاضر نیست با

حق و حقیقت مدارا کند، برخاسته از همین صفت می‌باشد. بسیاری از مردم مخصوصاً دانایان هر قوم و ملتی در مورد حق و حقیقت چیزهایی شنیده‌اند یا مطالعه کرده‌اند و گاهی آن را می‌دانند، ولی از سر لجاجت و تنگ‌نظری که ناشی از رفتار خود آنان است، ظرفیت پذیرش آن را ندارند. در صدر اسلام دشمنان کینه‌توز اسلام گوشه‌های خود را از پنبه پر می‌کردند تا مبادا ندای حق را بشنوند و وقتی یکی از دوستانشان قصد طواف کعبه را داشت به او پیشنهاد می‌کردند گوشه‌های خود را ببندد تا مبادا صوت دل‌نشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که حاوی پیامهای قرآن کریم و حامل حقیقت بود به گوش آنها برسد و دل آنها را نرم کرده، به حق متمایل سازد.

گاهی انسان به حدی در ورطه لجاجت غوطه‌ور و سخت‌دل می‌شود که دیگر هیچ عاملی نمی‌تواند بر او تأثیر بگذارد و به آن جا می‌رسد که **﴿ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم﴾** (بقره/ ۷)

استاد آیه‌الله معرفت در این باره می‌فرماید: در این آیه تشبیه و استعاره وجود دارد و کنایه از اعتیاد این افراد به عناد و لجاجت داشته^{۲۰} و قلب آنها بکلی سیاه شده و جایی برای نقش بستن حق در آن باقی نمانده است. اینها در اثر اعمال و رفتاری که داشته‌اند و به خاطر موضعگیری‌های خود تا آن جا پیش رفته‌اند که

دیگر هیچ عاملی در آنها نمی‌تواند نفوذ کند و گویا خداوند بر چشم، گوش و قلب آنها مهر زده و آنها قدرت دیدن، شنیدن و تحلیل واقعیتها را ندارند.

۲- تشخیص حق از باطل

یکی از نشانه‌های انسانی که هدایت شده این است که می‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد. نیروی تشخیص این دو از یکدیگر موهبتی است که از سوی خداوند به پرهیزگاران داده می‌شود و تقوا خود از نشانه‌های هدایت است **﴿ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین﴾** (بقره/ ۲)

پس تقوا نشانه هدایت عامه و مقدمه هدایت خاصه است و نیروی تمیز حق از باطل به متقین ارزانی می‌شود: **﴿یا ایها الذین آمنوا ان**

تتقوا الله يجعل لکم فرقانا﴾ (انفال/ ۱۲۹)

بدین‌سان می‌توان گفت این نیرو از نشانه‌های هدایت است. در آیه مذکور کلمه فرقان آمده است و فرقان یعنی فرق گذارنده و جداکننده حق از باطل، تشخیص دهنده خالصی از ناخالصی و آئینه تمام‌نمای حقیقت. از طرفی حق و باطل ارتباط مستقیم با هدایت و ضلالت دارند و سرانجام جاده هدایت به مقصدی می‌انجامد که حق نامیده می‌شود و این راهی است پرییچ و خم و دارای نقاط کور و گمراه‌کننده و برای تعیین مسیر صحیح و جلوگیری از سقوط، بهترین وسیله چراغ تقواست. مؤلف تفسیر نمونه پس از شرح کلمه

فرقان و تقوا به نکته‌ای اشاره می‌کند و می‌نویسد: «نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است، ولی پرده‌هایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می‌گردد... و پیدا است که در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی‌تواند بنگرد؛ اما اگر با آب تقوا این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از بین برود، دیدن چهره حق آسان است.»^{۲۱}

این هم مسلم است که هر کس در گمراهی به سر برد از این نیرو محروم خواهد شد؛ چه این که این چراغ در اختیار کسانی قرار داده می‌شود که قلب و دل خود را جلا داده و آن را برای شنیدن حق و پذیرفتن آن آماده نموده‌اند. چنین قلبی است که کلمه حق می‌تواند در آن رسوخ کند و آن را روشن سازد؛ اما قلبی که این زمینه را ندارد، بلکه زمینه مهر زدن بر قلب، چشم و گوش او فراهم است، هرگز نمی‌تواند حقیقت را بشنود؛ چه رسد به این که بخواهد آن را با غیر آن مقایسه نموده، حقیقت را برگزیند.

نتیجه و دستاورد هدایت و ضلالت

مسئله دیگر در زمینه مورد بحث، چگونگی سرنوشت افراد هدایت یافته یا افراد گمراه است و این که فرایند هدایت چه پیامدی برای انسان دارد. در این مورد نیز به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم تا ببینیم حق متعال که انسان را از ازل تا

ابد هدایت نموده و ابزار رسیدن به حق را در اختیار او قرار داده و او را از موانع راه بر حذر داشته است چه می‌فرماید.

قرآن کریم در یک جمله به گونه‌ای جامع به نتیجه هدایت و آثار مترتب بر آن اشاره می‌کند؛ آن جا که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره / ۳۸). هر کس از دستورات و راهنمایی‌های الهی پیروی کند نه هراسی دارد و نه حزن و اندوهی.

هراس ندارد برای این که همه وظایف و تکالیف خود را انجام داده است، از موهبت‌های الهی که در اختیار وی قرار داده شده استفاده برده، عقل و دانش خود را به کار گرفته، به راهنمایی‌های رسولان الهی نیز گوش دل سپرده و با شناخت راه حق از باطل، آن را برگزیده و در عمل هم به آن ملتزم شده است. مسلماً چنین شخصی از آینده خود بیم ندارد.

انسان هدایت یافته از قدم نهادن در صحنهٔ برزخ و قیامت و عبور از صراط واهمه‌ای ندارد و از ورود به میدان محاسبه الهی و دریافت نامهٔ اعمال خود بیم به خود راه نمی‌دهد که «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟»

روحیه چنین کسی از این هم بالاتر است و او نسبت به دستاوردهای آینده خود در روز جزا هیچ گونه حزنی ندارد و مطمئن است که در یوم الحساب هیچ درد و رنجی متوجه او نیست، بلکه بسیاری از پاداشها به او داده خواهد شد. لذا است که صرف اموال در راه خیر، دادن فرزندان

در راه خدا، جان دادن در راه معبود و کشته شدن برای وصال نه تنها تلخ نیست، بلکه بسیار شیرین و همانند عسل می‌باشد. چنین انسانی با دلی آرام به سوی معبود خود می‌شتابد، چنان که قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (انبیاء / ۱۰۳) این افراد هستند که در روز خوف عظیم هیچ واهمه و هراسی ندارند، بلکه ملائکه به آنها بشارت می‌دهند و می‌گویند این روز خوب و شادی است که انتظار آن را می‌کشیدید.

از سوی دیگر ضلالت نیز آثار و نتایج دارد که قرآن به آنها اشاره می‌کند:

﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾ (مریم / ۷۵) هر کس در ضلالت و گمراهی قرار گیرد در همان ضلالت امداد می‌شود و در ژرفای تاریکی فرو می‌رود؛ زیرا او تلاشهای خودش را در همان مسیر قرار داده است. این امری است طبیعی که وقتی انسان از راه اصلی منحرف شود، هر چه در راه انحرافی پیش رود بازگشتش به راه اصلی دشوارتر شده، هر لحظه از راه اصلی بیشتر فاصله می‌گیرد. وقتی انسان به سوءاختیار خود از هدایت الهی محروم شود و زخارف دنیوی توجه او را به خود جلب نماید و از امور معنوی و معارف الهی فاصله بگیرد و از آنها غافل شود، از حقیقت فاصله گرفته، هر گامی که بر می‌دارد در ورطه ضلالت بیتشر فرو می‌رود و بیشتر غرق می‌شود

و این معنای امداد در گمراهی است.

﴿الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلٰى وَجُوْهِهِمْ اِلٰى جَهَنَّمَ اَوْلٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَّ اضَلُّ سَبِيْلًا﴾ (فرقان / ۳۴)
 ﴿وَمَنْ كَانَ فِيْ هٰذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَّ اضَلُّ سَبِيْلًا﴾ (اسراء / ۷۲)

در این دو آیه موقعیت گمراهان در روز قیامت بیان شده است. فرد گمراه به انسانی تشبیه شده که به صورت خوابیده و بر روی زمین کشیده می‌شود. از آن جا که وی در این جهان کور بوده، از راه راست منحرف شد و صراط مستقیم را ندید، در روز قیامت نیز دارای حالتی است که نمی‌تواند راه خود را ببیند و گویا بر روی زمین به صورت کشیده می‌شود؛ لذا در آیه دوم می‌فرماید هر کس در این جهان واقعیت و حقیقت را نبیند و کور باشد، در قیامت نیز کور خواهد بود و بیشتر گمراه می‌شود. ■

پی‌نوشتها

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المكتبة المرتضوية، ۵۰۲ هجری، ماده هدی و ماده ضلل.
۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ق، ج ۹، ص ۸.
۳. المیزان، ج ۱۲، ص ۲۹۲.
۴. جوادی آملی، هدایت در قرآن، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۲.
۵. محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۱۴۲، حرف «ع».
۶. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، ج ۳، باب فطرة الخلق علی التوحید، ص ۱۹.

۷. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ج ۴، ص ۳۰۳.
۸. المفردات فی غریب القرآن، ماده هدی.
۹. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۶.
۱۰. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ ق، ص ۳۴۳.
۱۱. هدایت در قرآن، ص ۳۳.
۱۲. جعفر سبحانی، منشور جاوید، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶ ش، ج ۳، ص ۱۵۶.
۱۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، چاپ دوم: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲۰، ص ۲۷.
۱۴. بنگرید به: المیزان، ج ۶، ص ۳۵.
۱۵. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۲۹.
۱۶. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ماده جهد.
۱۷. میزان الحکمه، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب تفکر، ص ۹۲.
۱۸. منیژه سیار اطراش لنگرودی، هدایت و ضلالت در قرآن، کلام و فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۹۴.
۱۹. المیزان، ج ۷، ص ۳۴۱.
۲۰. محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۲۱۴.
۲۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۴۱.

